

نمانده است مگر کتبی که چهارست فرمود که به بنمود که دیگر عرض کن قبول
 نکرده پس بازگشت روز دیگر مرا فرستاد و گفت که در اینکوی که غایت
 نمن و بی جهت هر چه گوید با آن جز پیش وی رفتم گفت از پیشین چنین
 کم نیکم گفتن تا آنچه گفتی خریدم گفت متوفی و ضم اما بگوئی که آن مرد که دی
 ماوی هم آرد بودی کیست گفتن مردی است از بی با شتم گفت
 از کد ام قبیلته بی هاستم گفتن من پیش ازین نمیدانم گفت بر آنچه
 بگویم چون این کتبرک را از اقصی بلاد مغرب خریدم زنی از اهل
 کتاب مرادید گفت این کتبرک چیست گفتن کتبرک است که از برای
 خود خریدم ام گفت این کتبرک از ان قبیل نیست که آن تو باشد
 می باید که این کتبرک بهترین اهل ارض باشد که از وی در اندک
 وقتی فرزندی آید که از شرق تا غرب مثل وی نباشد را وی
 گوید چون و بر آوردم اندک روز کاری پیش می بود که
 رضارضی الله عنه متولد شد و عن موسی الکاظم رضی الله عنه
 انه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام و ابي
 الموهبتين علي رضي الله عنه من قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

علی ایست مظهر نور الله عز و جل و یسطق بحکمته بصیغه لایخطی
 و یعلم لایجمل قدیمی حکما و علما و سرخینه آنچه بر زبانها میگویند
 و در کتابها مسطور از مناقب فضایل رضارضی الله عنه است
 از بسیار و قطره ایست از بحر خاری این مختصر را کنجای انعام
 لا حرم بر بعضی از کرامات و توارق عادات اختصار میبرد
 و در این کتاب است که چون مامون ویرا ولی عهد خود ساخت کلاه
 که قصد طلاقات مامون کردی خادمان و حاجیان استقبال می
 کردند می و برده را که بر دربار کلاه مامون او خیمه بودی بالا
 داشتندی تا وی در آمدی و آنچه لاهر بنا بر تعالی که میان صحاب
 نفس می هوا در باب صدق و صفای باشد ایشان را فرستای
 از رضارضی الله عنه واقع شد با یکدیگر اتفاق کردند که من بعد
 بر قاعده محمود استقبال می نکنند و برده را بالا کردند و برده را
 بالا گرفتند چون وی درون رفت با یکدیگر گفتند این چه بود
 که ما کردیم دیگر با اتفاق کردند که کت و دیگر این کنیم چون کت
 دیگر که بر خاستند و سلام کردند اما در برداشتن برده توقف

علی ایست مظهر